



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۳۶	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۰ / ۱۰
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسألة پنجم عروه					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

مسألة چهارم را در جلسه پیش بحث کردیم که حاصل آن این بود که: همان طور که زکات بر عبد واجب نیست، بر مالکش هم واجب نیست. البته بنا بر این فرض که بگوییم عبد مالک است. اگر عبد مالک بود که ما قبلاً هم مالکیت عبد را اثبات کردیم، که بله، دلیل، اثبات می کند که عبد می تواند مالک بشود، لکن مالکیتش طولی است؛ در عین اینکه مالک می شود، ولی خود مالک عبد هم در طول عبد مالک آن مال می شود، منتها در طول ملکیت عبد. خوب وقتی گفتیم عبد، مالک است، ادله نفی وجوب زکات در مال عبد شامل چنین مالی می شود؛ مالی است که ملک عبد است و ادله نفی وجوب زکات در ملک عبد شامل این اموال می شود، هرچند مالک عبد هم در طول، مالکیت داشته باشد؛ اما او مالکیتش در طول است و مالکیت مباشر از آن عبد است. دلیل نفی وجوب زکات در مال عبد شامل این مال می شود. اما اگر قائل شدیم به اینکه عبد مالک نمی شود اصلاً و هرچه عبد به دست بیاورد همه اش ملک مولاست، خوب در چنین صورتی اگر عبد مالک اموالی که موضوع وجوب زکات هستند بشود، اینجا چون این ملک مولاست، باید مولا زکاتش را بدهد اگر به حد نصاب رسید و اگر آنجا که حول باید بگذرد، حول گذشت. این بحث را در جلسه پیش کردیم.

مسألة پنجم عروه

مسألة امروز بحث ما، مسألة پنجم از مسائلی است که صاحب عروه رحمته الله بعد از تعرض به شروط وجوب زکات این مسائل را مطرح می کنند. مسألة پنجم مسأله ای است که یک مقدار طولانی است. باید اول بحث کنیم و ببینیم که صاحب عروه رحمته الله چه فرمودند و دلیل بر فرمایششان چیست تا بعد ببینیم آیا آنچه مختار ایشان هست تا چه اندازه می توان به آن پایبند بود؟

عبارت صاحب عروه رحمته الله در این مسألة این است که:

«لو شك حين البلوغ في مجيء وقت التعلق من صدق الاسم وعدمه أو علم تاريخ البلوغ وشك في سبق زمان التعلق وتأخره ففي وجوب الإخراج إشكال؛ لأن أصالة التأخر لا تثبت البلوغ حال التعلق ولكن الأحوط الإخراج، وأما إذا شك حين التعلق في البلوغ وعدمه أو علم زمان التعلق وشك في سبق البلوغ وتأخره أو جهل التاريخين، فالأصل عدم الوجوب، وأما مع الشك في العقل فإن كان مسبوقاً بالجنون و كان الشك في حدوث العقل قبل التعلق أو بعده، فالحال كما ذكرنا في البلوغ من التفصيل وإن كان مسبوقاً بالعقل فمع العلم بزمان التعلق والشك في زمان حدوث الجنون فالظاهر الوجوب، ومع العلم بزمان حدوث الجنون والشك في سبق التعلق وتأخره فالأصل عدم الوجوب، وكذا مع الجهل بالتاريخين كما أن مع الجهل بالحالة السابقة وأنها الجنون أو العقل كذلك»؛

در ابتدا از خارج، اجمال مسأله را مطرح بکنیم تا وقتی عبارت را می خوانیم تطبیق مطلب بر عبارت آسان تر باشد. ایشان می گویند که اگر شک کردیم؛ که این شک در متعلق زکات است، دو جور شک می توانیم بکنیم: اگر شک در تحقق ثمره است یا به این دلیل که ما در اصل بدو ثمره شک داریم که آیا بدو شده است یا نه، نمی دانیم صدق اسم شده یا نه. می دانید که مثلاً در زکات غلات، زکات گندم، زکات جو و سایر غلات، وقتی زکات به آن تعلق می گیرد که ثمره شکل بگیرد که از آن به «بدو ثمره» تعبیر می کنند. صدق الاسم بشود به نحوی که بگویند این، «گندم» و «جو» است. خوب حالا اگر شک کرد در اینکه آیا این ثمره هست یا نیست، در همین غلات باید وقتی که شخص بالغ است بدو ثمره حاصل بشود. یعنی اگر بدو ثمره قبل البلوغ بود، اگر قبل از اینکه بالغ بشود ثمره رسید، گندم شکل گرفت و منعقد شد، خب این قبل از بلوغ منعقد شده، زکات به آن تعلق نمی گیرد. باید بعد از بلوغ، یعنی باید دو شرط با هم همراه بشوند؛ هم بدو ثمره و هم عند البلوغ. باید این بدو ثمره عند البلوغ باشد. حالا چند شکل اینجا تصور می شود: گاهی شک ما شک در ثمره است؛ شک در تحقق ثمره است، نه در بلوغ. حالا یا به این شکل که الآن بالغ است، اما نمی داند حالا این ثمره الآن شکل گرفته یا نه، آیا صدق اسم گندم می کند بر این ثمره ای که الآن در مزرعه اش رشد کرده و بالا آمده یا نه؟ بلوغش را که شک ندارند، بالغ است فعلاً، بالغ است ولی شک در بدو ثمره کرده است. این یک نوع شک در بدو ثمره است.

گاهی هم نه، شک در بدو ثمره ندارد، شک در بلوغ هم ندارد. می داند بالغ شده، و بدو ثمره هم حاصل شده است، اما نمی داند بدو ثمره قبل از بلوغش بود یا بعد از بلوغش بود. مثلاً ملتفت نبوده وقت بدو ثمره، تو ذهنش نبوده که حالا چه اتفاقی در مزرعه می افتد یا به مزرعه اش سر نزده. در این میان بلوغ هم برایش حاصل شد، و بعد به مزرعه اش نظارتی کرد و دید که ثمره شکل گرفته است. هم ثمره تحقق پیدا کرده، و هم بلوغ اتفاق افتاده اما نمی داند این بلوغ قبل از بدو ثمره بوده که زکات بر او واجب شود یا بلوغ بعد از بدو ثمره بوده تا زکات بر او واجب نشود.

در اینجا صاحب عروه رحمته الله می فرماید: «ولكن الأحوط الإخراج»، یعنی چون شک در بدو ثمره دارد، حین البلوغ، یعنی در حقیقت در مجموع در هر دو صورت، شک در تحقق بدو ثمره عند البلوغ می شود. چون یک چنین شکی است، اینجا ممکن است کسی بگوید که ما استصحاب می کنیم عدم تحقق بدو ثمره را حتی البلوغ، استصحاب عدم تحقق بدو ثمره الی البلوغ. می فرماید این کافی نیست؛ چون ما دو چیز می خواهیم: هم تحقق بدو ثمره و هم تحقق بلوغ، هر دو را باید علم پیدا کنیم که عند بدو ثمره، بلوغ حاصل شده است. اگر استصحاب عدم بدو ثمره بکنید که با آن اثبات کنید تحقق بلوغ عند البدو را، این می شود استصحاب مثبت. یعنی با استصحاب عدم بدو ثمره می خواهید اثبات کنید که پس عند

بدو ثمره، بالغ بوده است و با اجرای اصل می خواهید بلوغ را ثابت کنید. چون چنین است این استصحاب جاری نمی شود. می فرماید: «لو شكَّ حين البلوغ في مجيء وقت التعلُّق (یعنی تعلق زکات به ثمره که همان وقت بدو ثمره است) من صدق الاسم و عدمه»، چرا شک در تعلق می کند؟ یعنی در مجيء وقت تعلق؟ چون شک می کند که اسم صادق است یا نه؛ آیا به آن، گندم یا جو می گویند یا خیر؟ بعد می فرماید: «أو علم تاريخ البلوغ وشكَّ في سبق زمان التعلُّق وتأخره» پس در این صورت دوم، می داند که بالغ کی بالغ شده، ولی نمی داند که بدو ثمره قبل از بلوغش بوده یا بعد از بلوغش. می گوید: «ففي وجوب الإخراج إشكال؛ لأنَّ أصالة التأخر (تأخر بدو ثمره) لا تثبت البلوغ حال التعلُّق» با استصحاب عدم بدو ثمره شما نمی توانید اثبات کنید که پس، بلوغ عند بدو ثمره حاصل بوده، شما با استصحاب تأخر بدو ثمر از حين البلوغ می خواهید اثبات کنید بلوغ عند بدو ثمره را که این اصل مثبت می شود. لذا ایشان می فرماید که: «ففي وجوب الإخراج إشكال» که اشکالش از این ناحیه است.

اینجا دو فرض شد، دو شق شد:

«لو شكَّ حين البلوغ في مجيء وقت التعلُّق». در هر دو شکل، شک در چیست؟ شک ما در بدو ثمره است. در هر دوی این مسأله، شک در بدو ثمره است. اما این شک در بدو ثمره دو جور است:

۱. یک وقت می دانید که الآن شخص، بالغ است، اما شک در بدو ثمره دارد. این یک جور شک است.
 ۲. شک دیگر اینکه اینجا شک در سبق و تأخر بدو ثمره دارد؛ یعنی هم به بلوغ عالم است، هم به بدو ثمره عالم است. هم می داند که بالغ شده و هم می داند که بدو ثمره حاصل شده است.
- در شق اول، شک در بدو ثمره بود. می داند که بالغ شده اما شک در بدو ثمره داشت. در این شق دوم هر دو را می داند، هم می داند که بالغ شده، هم می داند که بدو ثمره حاصل شده است. اینجا اگر بخواهد استصحاب عدم تقدم بدو ثمره یا بفرماید استصحاب تأخر بدو ثمره از بلوغ را بخواهد جاری کند، در هر دو جا، در جای اول که می داند که بالغ شده، شک در این دارد که آیا بدو ثمره حاصل شده یا نه. اینجا اگر بخواهد استصحاب کند که مثلاً بلوغ بعد از تحقق ثمر حاصل شده؛ یعنی استصحاب عدم بلوغ بکند تا وقت تحقق بدو ثمره؛ چون شک دارد که ثمره حاصل شده، احتمال می دهد که حين بلوغش تحقق ثمره حاصل بوده است، اینجا می خواهد استصحاب عدم بلوغ کند برای اثبات اینکه بدو ثمره حين البلوغ بوده است. می گوید این استصحاب باز هم چون استصحاب عدم بلوغ به تنهایی است به دردمان نمی خورد. ما استصحابی لازم داریم که استصحاب تأخر بلوغ را از بدو ثمره بخواهد نتیجه دهد؛ تا اثبات کنیم بلوغ عند بدو ثمره را. این یک جور استصحاب است و شق اول.

شق دوم اینکه می داند هم بلوغ حاصل شده، و هم بدو ثمره حاصل شده، اینجا یا استصحاب تأخر بدو ثمره را تا حين بلوغ می کند، تا بگوید پس هر دو با هم تحقق یافته است، یا استصحاب عدم بلوغ حتی بدو ثمره را بکند تا اثبات کند که بدو ثمره حين البلوغ بوده است.

می فرماید که در هر دو جا این استصحاب جاری نمی شود. چرا؟ چون شما می خواهید با این استصحاب، لازمش را اثبات کنید. لازمش چیست؟ لازمش اقتران بلوغ با بدو ثمره است. نه با استصحاب تأخر بدو ثمره از بلوغ این نتیجه حاصل می شود، نه با استصحاب تأخر بلوغ از بدو ثمره این نتیجه حاصل می شود. این را نمی توانید اثبات کنید که پس بدو ثمره عند البلوغ تحقق پیدا کرده است. لذا فرمود: «ففي وجوب الإخراج إشكال»، بعد می فرماید: «ولكنَّ الأحوط الإخراج».

پرسشگر: ...

معظم له: اینجا نمی توانیم دو استصحاب کنیم چون فرض این است که علم داریم به یکی از اینها.

پرسشگر: ...

معظم له: در فرض دوم می توانید چنین حرفی بزنید؛ اما در فرض اول الآن که می داند بلوغ حاصل شده، علم به بلوغ دارد؛ اما نمی داند آیا صدق بدو ثمره شده یا نشده است.

پرسشگر: ...

معظم له: در اینجا تعارض استصحابین محقق نمی شود چون ما نمی توانیم هر کدام از استصحابها را جاری کنیم؛ چون هر دو استصحاب، اصل مثبت هستند؛ یعنی وقتی دو استصحاب متعارض خواهد شد که دو استصحاب غیر مثبت داشته باشیم که این دو با هم تعارض پیدا کنند؛ یعنی هر دو استصحاب فی نفسهما جاری شود، حجت شود، منشأ اثر باشد تا ما بتوانیم هم این استصحاب را جاری کنیم و هم آن استصحاب را جاری کنیم آن وقت بین هر دو استصحاب تعارض بشود. اما اگر ما آنچه موضوع حکم شرعی ماست، نه عدم البلوغ عند بدو ثمره است، نه عدم بدو ثمره عند البلوغ است. هیچ یک از این دو موضوع حکم ما نیست تا بخواهیم با استصحاب، درستش کنیم. موضوع حکم چیست؟ تحقق البدوه عند البلوغ است. این تحقق البدوه عند البلوغ نه با استصحاب عدم البلوغ الی حین بدو الثمره حاصل می شود، نه با استصحاب عدم بدو ثمره الی حین البلوغ. هر یک از این دو استصحاب را بخواهیم جاری کنیم، دو استصحاب مثبت می شود. لذا فرمودند: «ففي وجوب الإخراج إشكال». اشکال دارد اینجا؛ یعنی اشکال از این ناحیه است که ما اصلاً نمی دانیم که متعلق، یا بگویید به شکلی موضوع وجوب زکات که عبارت از بدو ثمره عند البلوغ است، آیا حاصل شده یا خیر. لذا بعد فرمود: «ولكن الأحوط الإخراج».

نکته این احتیاط هم همین است که ما چون احتمال می دهیم اقتران البدو بالبلوغ را می دهیم، جای احتیاط است. اما نسبت به این دو فرض، در این دو فرض، شک ما، شک در بدو ثمره است، نه شک در تحقق بلوغ. چون در هر دو فرض علم به تحقق بلوغ داریم، یا علم به تحقق بلوغ داریم و شک در بدو ثمره یا علم به تحقق هر دو داریم و شک در تقدم و تأخر داریم، تا اینجا دو فرض شد. سه فرض دیگر را مرحوم صاحب عروه در اینجا مطرح می کنند:

«وَأَمَّا إِذَا شَكَّ حِينَ التَّعَلُّقِ فِي الْبُلُوغِ وَعَدَمِهِ»، در دو فرض قبلی «إِذَا شَكَّ فِي بَدْوِ الثَّمَرَةِ وَعَدَمِهِ» بود؛ یعنی شک فی صدق الإِسْم. اما در اینجا شک در بلوغ است. در هر دو فرض قبلی می دانیم که بلوغ حاصل شده است؛ اما در این سه فرضی که الآن می خواهیم مطرح کنیم، نمی دانیم که بلوغ حاصل شده یا نه، ولی می دانیم بدو ثمره حاصل شده است: «وَأَمَّا إِذَا شَكَّ حِينَ التَّعَلُّقِ فِي الْبُلُوغِ وَعَدَمِهِ»؛ یعنی تعلق حاصل شده است، یعنی الآن به عبارت دیگر ما می دانیم که بدو ثمره حاصل شده است، شک داریم که الآن که بدو ثمره حاصل شده، در حین بدو ثمره آیا بلوغ حاصل شده بوده یا نه؟ بعد می فرماید: «أَوْ عَلِمَ زَمَانَ التَّعَلُّقِ وَشَكَّ فِي سَبْقِ الْبُلُوغِ وَتَأَخُّرِهِ». در هر دو صورت علم به زمان تعلق هست، چه در فرض اول چه در فرض دوم. فرض اول این بود که «وَأَمَّا إِذَا شَكَّ فِي حِينَ التَّعَلُّقِ فِي الْبُلُوغِ وَعَدَمِهِ» یا در اصل بلوغ شک دارد حین التعلق، یا در تقدم و تأخر بلوغ شک دارد. در هر دو صورت شک در بدو ثمره ندارد؛ اما شک یا در اصل تحقیق بلوغ است یا شک در سبق و تأخر بلوغ است. «أَوْ عَلِمَ زَمَانَ التَّعَلُّقِ وَشَكَّ فِي سَبْقِ الْبُلُوغِ وَتَأَخُّرِهِ أَوْ جَهْلَ التَّارِيخِينَ» یا می داند که هم تعلق ثمره حاصل شده و هم بلوغ، اما نمی داند کدام یک مقدم بر دیگری است. اینجا دیگر ایشان به طور جزم می فرماید اصل، عدم وجوب است؛

چون اینجا ما استصحاب عدم البلوغ حین التعلق داریم به هر حال؛ یعنی استصحاب عدم این امرین مقتضین. ما می دانیم که این اقتران دیگر حاصل نشده است. می دانیم که بلوغ عند بدو الثمره حاصل نشده است. قبلاً یک ماه دو ماه قبل می دانستیم که بلوغ عند بدو الثمره حاصل نیست، حالا شک می کنیم بلوغ عند بدو الثمره را در این مرکب. لذا استصحاب عدم بلوغ عند بدو الثمره را می کنیم و لذا حکم می کنیم به عدم الوجوب. این وجه کلام صاحب عروه رحمته الله است تا ببینیم آیا این وجه با این بیان و توجیهی که ما کردیم تا چه اندازه می توان به آن اعتماد کرد؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين